



فقر اطفال

دیدم طفلان نشسته اند در سایه دیوار
کمک می طلبند بنام پروردگار
برهنه پاهایشان بر تن ژنده لباس
بنزد رهگذران می کنند التماس
نداریم ز بهر شام لقمه ای نان
نظر افکنید بر حالت زار مان
از این فقر اطفال هوش و حواسم برفت
جسمم لرزید و پایم سوی شان نرفت
روان شد ز چشمانم اشک همچو خون
زسوزش سینه ام شعله ها شد بیرون
چه فرقیست میان طفلان در شرق و غرب
اینرا نیست لب نان ، آن دارد عیش و طرب
گویند خالق ، مشفق و کریم و عادل است
مددگار مخلوق ، داور کامل است
بناء کرده است آن کیهان و کهکشان
می چرخاند بفرمانش زمین و زمان
زین قدرت و ذکاوتش حیران شدم
از این بیعدالتی اش پریشان شدم
یکی را ز نوش و نعمت ساخته است بی نیاز
به دیگران ندادست لب نان و حلقه پیاز



اگر مادر پدر را چند فرزند بُود
نزد آنان همه مونس و دلبند بُود
ندارند برتری ایشان از یک دیگر

حق شان مساویست نزد مادر پدر
اگر پدر مادر عادلتر ز خالق اند
پس ثنا و صفت را آنان لایق اند
هر روز در زمین انفجارِ بمب و راکت است
چرا خالق جهان خموش و ساکت است
زکی ترسد ، چون همه ترسند از او
تفکر بکن حقیقت را بنما جستجو
نیست در رهائی ات از ظلم ، قدرتی در میان
نیروی بازویت باشد، مددگارت بدان
بنگرید امپریالیزم فرمانده جهان شده
باعث فقر اطفال و قتل پیر و جوان شده
یوغ سرمایه شکسته دو کتف مظلومان
همبستگی خلقها باشد نجات جهان

